

تحلیلی بر محتوای رساله «الرد علی الرافضه»؛

(ردیه‌ای کهن با رویکرد کلامی، عرفانی)*

** فاطمه موسوی

*** نجف یزدانی (نویسنده مسئول)

**** یحیی میرحسینی

چکیده

ابوعبدالله محمد بن علی ملقب به «حکیم»، عالمی از سده سوم و برآمده از بوم ترمذ است. افزون بر آثار متعدد در حوزه زهد و عرفان، رساله‌ای به نام «الرد علی الرافضه» از او برجای مانده که اثری کلامی و از نوع «ردیه» است. در برگ‌های باقی مانده از تک‌نسخه خطی این رساله، مسئله جانشینی پیامبر ﷺ محور بحث قرار گرفته است. حکیم ترمذی در این رساله برای تقویت دیدگاه عامه، به این امور متوسل شده است؛ اجماع صحابه در ترتیب خلفای راشدین، وجود نداشتن نص بر جانشینی با تأویل آیه ولایت و حدیث غدیر، محتمل ندانستن خطای صحابی‌ان در تبعیت از پیامبر ﷺ و ادعای سکوت و حتی رضایت امام از حکمرانی خلفا. در نوشتار حاضر سعی بر آن است به روشی توصیفی-تحلیلی، ضمن معرفی این رساله، مدعیات حکیم ترمذی و نقش پیش فرض‌های کلامی او مورد نقد و بررسی قرار گرفته و اشکالات وی به عقاید شیعه پاسخ داده شود.

کلید واژه‌ها: الرد علی الرافضه، حکیم ترمذی، کلام، شیعه، جانشینی پیامبر ﷺ.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۰۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۵/۰۹ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** کارشناس ارشد شیعه‌شناسی دانشگاه میبد / fatemehmousavi1300@gmail.com

*** استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه میبد / Yazdani@meybod.ac.ir

**** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه میبد / Mirhoseini@meybod.ac.ir

حکیم ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن بن بشر ترمذی که سال وفات او را از ۲۸۵ تا ۳۱۸ هجری گفته‌اند، از چهره‌های عرفانی نامدار در «ورارود» است. او با آنکه آموزه‌های اثرگذاری در عرفان برجای نهاده است (جیوشی، ۱۴۲۲)، اما بیش از همه به طراح نظریه «ختم ولایت» شناخته می‌شود. با وجود تحقیقات و پژوهش‌های گسترده درباره حکیم ترمذی (راتکه، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۳)^۱ و یادکرد وی توسط بزرگانی همچون خواجه عبدالله انصاری در «طبقات الصوفیه»، ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء»، هجویری در «کشف المحجوب» و عطار در «تذکره الاولیاء»، به قدر لازم و متناسب، چهره او شناخته نشده و زندگی وی در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. در کتاب‌های صوفیه سده‌های چهارم و پنجم هجری نیز اطلاع زیادی درباره زندگی وی در دست نیست. (راتکه و اوکین، ۱۳۷۹: ۲۵)^۲

آنچه درباره حیات علمی حکیم ترمذی قابل توجه است، تنوع فعالیت وی در حوزه‌های مختلفی از قبیل فقه، حدیث، کلام و تفسیر است و شاید به دلیل همین جامعیت، به «حکیم» ملقب شد. نفوذ واقعی ترمذی عمدتاً از طریق نوشته‌ها و آثارش پایدار مانده است؛ آنچنان که به دلیل تعدد و تنوع در تألیفاتش او را بعد از ابوعبدالله سلمی (۳۲۵-۴۱۲ ق.) پراثرترین نویسنده در تمام دوره عرفان اسلامی برشمرده‌اند. (راتکه و اوکین، ۱۳۷۹: ۲۱) امروزه حداقل سیاهه عناوین آثار او به هشتاد عنوان می‌رسد (سزگین، ۱۴۱۱: ۱-۱۴۴-۱۴۵؛ جیوشی، ۱۴۰۱ ق: ۷۰-۱۵۸)

مهمترین محورهای موضوعی را که حکیم ترمذی بر آنها تمرکز داشت و در آن قلم می‌زد «معرفت»، «ادب نفس و اصلاح قلب» و «ولایت و منزلت اولیاء» دانسته‌اند. (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۱۶۷)

۱. همچنین مقالات شماره ۴۵ دوفصلنامه پژوهش‌های زبان و ادب در آسیای مرکزی (رودکی)

که به ابعاد زندگانی و شخصیت حکیم ترمذی اختصاص یافته است.

۲. برای برخی دلایل ناشناس ماندن ترمذی در سده‌های میانه، ر.ک: راتکه و اوکین، ۱۳۷۹: ۲۵.

از میان آثار، آنچه بیش از همه مورد توجه قرار گرفته، نوشته‌های عرفانی او به ویژه «ختم الأولیاء» است، اما در این میان، نوشته‌ای کلامی به نام «الرد علی الرافضه» خودنمایی می‌کند که تحقیق حاضر با نگاهی توصیفی، تحلیلی بر مهم‌ترین مباحث و مدعیات مندرج در آن می‌پردازد. در این اثر اگر چه پیش‌فرض‌های کلامی و عرفانی در سوگیری‌های مؤلف نسبت به شیعه نمایان است، اما تفاوت نگاه یک عارف به مسئله ولایت را می‌توان با دیگرانی از اهل سنت مشاهده نمود.

درباره پیشینه پژوهش باید گفت جز چند توصیف جزئی، هیچ پژوهش مستقلی درباره این رساله سامان نیافته است؛ از این شمار باید به اشاره‌های گذرای عبدالحسین زرین‌کوب در «جستجو در تصوف ایران» (۲/ ۵۳-۵۴)، احمد پاکتچی در «تصوف در آسیای مرکزی» (۱۶۰) و محمد سوری در «تصویر امامان شیعه در متون زهد و تصوف نخستین» (۸۱-۹۹) یاد کرد.

این رساله تا آنجا مغفول مانده که حتی در معرفی ردیه‌ها علیه تشیع - حتی آن‌ها که افزون بر منابع موجود، تلاش داشتند عناوین آثار مفقود را هم برشمردند - نامی از آن برده نمی‌شود. بنابراین تحلیل این رساله، تاکنون مسبوق به سابقه نبوده است و تنها نویسندگان این مقاله در نوشتاری با عنوان «تحلیلی بر فضای تاریخی-گفتمانی الرد علی الرافضه، حکیم ترمذی» علاوه بر نسخه‌شناسی این اثر، فضای متنی و گفتمانی حاکم بر این رساله را مورد بررسی قرار داده‌اند. (موسوی و دیگران، ۱۴۰۰) اما این نوشتار به بررسی محتوایی خود رساله اختصاص یافته است.

پرداختن به این رساله از چند منظر، قابل توجه است؛ نخست آنکه این رساله از نظر زمانی، بسیار متقدم است و در آن به زعم نویسندگان، مسئله ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام به نقد کشیده شده است. نکته دیگر آنکه مؤلف، عارفی است که برای نخستین بار به ارائه نظریه‌ای نظام‌مند در خصوص مفهوم ولایت و طرح مسئله ختم ولایت در عرفان اسلامی مبادرت ورزیده است. از این رو لازم است مطالب مورد استناد او در ابطال عقیده شیعه، تحلیل و نقد شود. سر آخر اینکه توجه به این رساله در تحلیل تاریخی ردیه‌هایی که بر شیعه نوشته شده‌اند نیز سودمند خواهد افتاد.

۱. مروری بر اندیشه‌های حکیم ترمذی در رساله «الرد علی الرافضه»

سبک نگارش الرد علی الرافضه، «کلامی-روایی» ارزیابی شده است (جیوشی، ۱۴۲۲: ۱۰۶) و به خلاف ردیه‌هایی که غالباً مشحون از مطالب توهین‌آمیز است، لحنی ملایم دارد. در این رساله، ویژگی ردیه‌های دوره عباسی مشاهده می‌شود؛ یعنی ردیه‌نویس با لحنی ساده و بدون مقدمه، به سراغ مسئله می‌رود و آنچه را که عموماً بر منبر برای مردم بیان می‌شده است، به همان سادگی در کتاب ثبت کرده است. (استادی کلوانق، ۱۳۹۵: ۱۲)

ترمذی در این اثر کوشیده وصایت و جانشینی بلافضل حضرت علی علیه السلام را منکر شود و با وجود تأکید بر مناقب و منزلت امام علی علیه السلام بر موضع اهل سنت مبنی بر ترتیب خلفا در تفضیل، صحنه بگذارد.

آنچه درباره نام این رساله شایان توجه است، واژه «رافضه»^۱ است که در بسیاری از کاربست‌ها، بر طیف‌های مختلف شیعه دلالت دارد. افزون بر امامیه، دیگر گروه‌های شیعی از قبیل اسماعیلیه، کیسانیه، غلات و زیدیه نیز بدین نام خوانده شده‌اند. (ابن قتیبه، ۱۹۶۹م: ۶۲۴-۶۲۲) اگر چه برخی دیگر همچون ابوالحسن اشعری، زیدیه را در شمار رافضه ننگنجانده است. (اشعری، ۱۴۰۰: ۶۵)

در این میان، مصحح رساله الرد علی الرافضه، معتقد است ترمذی در استفاده از این عنوان، به ریشه تاریخی کاربست آن - یعنی جدا شدن دسته‌ای از سپاهیان زید بن علی که حاضر نشدند خودداری برائت زید از شیخین را تحمل کنند - نظر داشته است. (Furat, 1966: 23)

در گذر از این دیدگاه و عطف نظر به محتوای رساله نیز این احتمال تقویت می‌شود، چرا که باور به کفر صحابه در اثر مخالفت با وصایت حضرت علی علیه السلام که دستمایه نقد حکیم ترمذی قرار گرفته، آموزه مورد قبول زیدیه نبوده است، بنابراین آنچه از رافضه در ذهن حکیم ترمذی وجود داشته، مشتمل بر زیدیه نمی‌شده است.

۱. درباره تحولات عظیم معنایی این واژه در قرون اولیه، ر.ک: Kohlberg, 1979: 677-679؛ برای

نقد، ر.ک: ، دباغی، ۱۳۹۸: ۴۴-۷.

شروع متن رساله با عبارت: «قال بعد ذكر خلافة الائمة الاربعة على الترتيب، الثابت بإجماع الصحابة رضی الله عنهم الى أن إنتهى علی رضی الله عنه»، این احتمال را تقویت می‌کند که ترمذی پیش از آن در جمع شاگردان و یا عموم مردم، درباره خلفای راشدین و ترتیب و تفضیل آنان، سخن‌سرایی می‌کرده است؛ این مطلب اگرچه به اجمال در رساله اشاره شده است اما گویی او در ابتدای رساله خواسته است موضع خویش مبنی بر تفضیل خلفا به ترتیب افضلیت را به روشنی بیان کند و حتی با آن دسته از عامه که حضرت علی علیه السلام را بر عثمان برتری می‌دادند، مقابله نماید.

در گذر از این بحث به ظاهر حاشیه‌ای، اما موضوع اصلی رساله، نقد اعتقاد شیعه مبنی بر امامت حضرت علی علیه السلام است؛ این مطلب بدون نظم منطقی در محورهای مختلفی به ثبت آمده که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۱.۱. تردید در وصایت و نص با توسل به پیش‌فرض‌های کلامی

هسته اصلی «الرد علی الرافضة»، نشانه گرفتن باور شیعه به «نص و وصایت» است. به همین دلیل اولین جمله رساله، ادعای اجماع صحابه بر خلافت و حکومت خلفای اربعه است تا تصریح نماید اگر انتخابی هم بوده، از سوی صحابیان انجام پذیرفته است. ترمذی مانند غالب اهل سنت، مسئولیت تعیین و نصب امام را جزء وظایف امت می‌دانست و در این زمینه معتقد بود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، مسئولیتی در این باره نداشت و تنها تعیین خط‌مشی کلی امامت بر عهده ایشان بود. ترمذی در ادامه سعی می‌کند با ادعای همسان‌انگاری باور شیعه به وجوب پذیرش ولایت، با دو فعل عبادی نماز و زکات، احساسات دینی عامه را نسبت به این اعتقاد، تحریک کند:

إدعى قوم من الرافضة بتأويل الخطاء أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
أوصى إلى علي رضي الله عنه بالخلافة، و فرضه على العامة كما فرضة عليهم
الصلاة و الزكوة. (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۳۷)

در پاسخ به ادعای اجماع باید گفت متکلمین شیعه، خاستگاه اجماع را اندیشه سیاسی اهل سنت دانسته‌اند که خود آن را به وجود آورده‌اند؛ چیزی که موجودیت آن‌ها وابسته بدان است: «هم الاصل له و هو الاصل لهم» (انصاری، ۱۴۱۹: ۱/ ۱۸۴) با این توضیح که اهل سنت برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت ابوبکر به اجماع تمسک کرده‌اند تا با عقیده شیعه مبنی بر نیاز به وجود امام معصوم، مقابله کنند. پس طرح اندیشه اجماع، راه حلی برای توجیه جریان سقیفه است و توسعه آن به سایر معارف مانند امامت عامه و مسائل و فروع فقهی، تلاش برای صحنه گذاشتن بر این اعتقاد است. (حسینی خراسانی، ۱۳۸۵: ۲۹)

همچنین نگاهی کوتاه به جریان‌های بعد از رحلت پیامبر ﷺ و خودداری بنی‌هاشم و برخی از صحابه از بیعت با ابوبکر و پذیرش آنچه که در انتخاب خلیفه رسول خدا اتفاق افتاد، ادعای وجود اجماع را منتفی می‌سازد. (مقدم، ۱۳۷۷: ۱۲۴) استفاده از نظریه عدالت صحابه، دیگر دستمایه نقد حکیم به وصایت و نص است؛ توضیح آنکه او معتقد بود صحابه به دلیل جایگاه ویژه دینی، محال است در صورت وجود فرمان پیامبر ﷺ در وصایت علی ع سرپیچی کرده باشند. از این رو برای اثبات مدعایش، بحث ملازمه میان وجود نص و تکفیر صحابه را پیش کشیده، با تمسک به مدح صحابه در آیات و روایات نبوی، عملکرد آنان را مشروع و سرپیچی از دستور پیامبر ﷺ را محال قلمداد می‌کند. (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۳۷)

از جمله روایاتی که او بدان‌ها استناد جسته، این متون است:

- «عَلَيْكُمْ بَسْتِي وَسُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي»؛

- «فَأَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا» است.

اما نکته شایان توجه، اشاره به نسخه‌ای شاذ از این روایت است: «وَذُكِرَ فِيهِ زِيَادَةٌ وَ

فِيهَا: اهْتَدُوا بِهَدْيِ عِثْمَانَ وَ تَمَلَّوْا بِعَهْدِ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ...» (همان: ۳۸-۳۹)

اگر چه بسیاری از اهل سنت و جماعت، دو روایت نخست را در منابع خود درج کرده و حتی برخی آن را حسن و صحیح دانسته‌اند (ترمذی، ۱۴۰۳: ۱۵۰/۴؛ ۱۵/

۲۷۱)، اما عبارت «اهتدوا بهدیی عثمان» در هیچ منبع معتبر یا نیمه‌معتبر و دست

دومی، به ثبت نیامده است. در عوض در تتمه برخی نسخه‌های حدیث، از عمار

یاسر سخن به میان می‌آید و نه عثمان خلیفه سوم: «عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَّرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي، وَ أَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَ اهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَّارٍ، وَ مَا حَدَّثَكُمْ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدَّقُوهُ» (ترمذی، ۱۴۰۳: ۳۳۳/۵)

گویی ترمذی تلاش کرده است با افزودن نام عثمان به متن حدیث، روایت را به گونه‌ای نقل کند تا افزون بر شیخین، ساحت عثمان - که عملکردش، نقد بیشتری را برانگیخت - تنزیه نماید.

جمله بعدی ترمذی این گونه است: «أَفَلَا تَرَوْنَ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى بِاتِّبَاعِهِمَا، كَأَنَّهُمَا قَدْ اسْتَخْلَفَهُمَا وَاحِدًا بَعْدَ آخَرَ». (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۳۹)

این جمله، تداعی‌کننده جمله نخست رساله است و بر تلاش او بر اثبات ترتیب افضلیت خلفای چهارگانه، دلالت دارد.

در بازگشت به نقل شاذ «اهتدوا بهدی عثمان» باید گفت اگر چه این احتمال وجود دارد که نویسنده، روایت را از منبعی نقل کرده باشد که اکنون وجود ندارد و یا ما بدان دسترسی نداریم، اما احتمال قوی‌تر آن است که ترمذی نخواست است در رساله‌ای با موضوع نقد شیعه، شخصیتی چون عمار را بستاید که همراهی و تبعیت از علی علیه السلام را از ابتدا تا شهادت، پیوسته دنبال می‌کرد (حسینی میلانی، ۱۳۸۹: ۱۴)؛ کسی که از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد (ابن ابی الفداء، بی تا: ۱/۱۵۶) و منتقد عملکرد مردم در انتخاب خلیفه بود (مسعودی، ۱۴۲۱ق: ۲/۳۵۲)؛ عمار که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به همراهی همیشگی با علی علیه السلام فراخواند تا از گمراهی به دور ماند. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۳/۱۸۸)

ترمذی برای تأکید بیشتر بر نبود وجود نص، به روایتی متوسل می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر کسی را خلیفه قرار دهم و شما از آن سرپیچی نمایید، عذاب بر شما نازل می‌شود: اِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَعَصَيْتُمْ خَلِيفَتِي نَزَلَ بِكُمْ الْعَذَابُ!» به عبارت دیگر اگر در مباحث پیشین، حکیم ترمذی از نبود گفتمان جانشینی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن رانده، در اینجا به وجود گفتمان اعتراف کرده، اما معتقد است آن حضرت به دلیل شفقت و مهربانی نسبت به امت خود، از این کار خودداری کردند. (ترمذی،

۱۹۶۶م: ۳۹)

اما ترمذی در ادامه به اقدامی عجیب‌تر روی آورد؛ او با نقل روایتی، نه تنها غیرمستقیم گفتمان جانشینی را می‌پذیرد بلکه معتقد است نامزدهای تصدی این پست از سوی پیامبر ﷺ توصیف شده‌اند:

قيلَ له: يا رسول الله ألا تَسْتَخْلِيفُ؟ فقال: إن تَوَلَّوْا أبابكرَ تجدوه قوياً في أمرِ الله، ضَعِيفاً في نفسه، وإن تَوَلَّوْا عُمَرَ تجدوه قوياً في أمرِ الله قوياً في نفسه، إن تَوَلَّوْا علياً ولن تَفْعَلوه، تجدوه هادياً مَهدياً يسلك بكم الطريقَ المستقيمَ. (همان: ۴۱)

پرواضح است این عبارت در کشاکش اختلاف‌های مذهبی و برای پاسخ به شیعیان در مورد برتری حضرت علی عليه السلام، ساخت یافته است تا ضمن اعتراف به مدح، «وصایت و نص» نفی شود. در صورت مماشات و همراهی با نویسنده در صحت روایت، باید گفت متن فوق خبر از آینده و از عملکرد امت داده است و با نصب از ناحیه پیامبر ﷺ قابل جمع است.

در پایان این بخش از سخن باید گفت حکیم ترمذی در پایان رساله، بار دیگر به عدالت صحابه بازمی‌گردد و از مخاطب خود، عایدی و منفعت دنیوی صحابه در انتخاب ابوبکر را سؤال می‌کند تا با این استفهام انکاری، نقد خود را پررنگ کند. (همان: ۴۶)

در نقد باور به عدالت صحابه باید گفت مدح و ثنای قرآن کریم از جمله در آیه ۱۰۰ سوره توبه، در خصوص آن دسته از مسلمانان است که ویژگی‌ها و اعمال نیک آنان، چنین توصیفی را پدید آورده است. (صدقی، ۱۳۹۱: ۱۶۱)

همچنین باید گفت گرامیداشت قرآن در خصوص پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار را نباید شامل همه سابقین و تابعین - از جمله سابقینی که پیمان اولیه را شکستند و مرتکب نافرمانی‌ها شدند و یا تابعینی که تبعیت به احسان نداشتند - دانست، ولو آنکه این افراد به عنوان صحابه نامیده شوند.

از این رو شایسته نیست سابقین و تابعینی که به پیمان اولیه وفادار نماندند و یا مرتکب ظلم بر مؤمن و ریختن خون به ناحق مسلمان شدند و یا دامنه‌شان آلوده به گناه شد، تنها به این جهت که از سابقین‌اند و یا صحابی نامیده می‌شوند، مورد اکرام

باشند، چرا که اگر منظور از عدالت تمام صحابه این است که صحابه، هرگز مرتکب گناه نشده‌اند، این سخن انکار بدیهیات تاریخ است و اگر منظور رضایت و خشنودی خداوند از آنان حتی با وجود گناه است، بدیهی است که این سخن را نه عقل، نه فرهنگ قرآن و نه سنت عملی پیامبر خدا ﷺ، هیچ‌کدام تأیید نمی‌کنند. این باور با سخن قرآن کریم که در آیات متعدد، معیار نجات را ایمان و عمل صالح قرار داده و گرامی‌ترین را باتقواترین دانسته و شرط قبولی اعمال را تقوا قرار داده و فاسقان و ظالمان را لعن نموده، منافات دارد. (همان)

بر این اساس، ادعای عدالت همه صحابه آن هم با استناد به قرآن، پذیرفتنی نیست. (رضوانی، ۱۳۸۴: ۳۴۵-۳۲۵؛ فهیمی تبار و آذری فرد، ۱۳۹۲: ۱۷۲-۱۴۲؛ نیکزاد، ۱۳۸۷: ۵۸-۴۲)

در نقد ادعای مشروعیت عملکرد صحابه در رابطه با انتخاب جانشین پیامبر ﷺ و بعید دانستن تخلف آنان از دستور پیامبر ﷺ در صورت وجود وصیت و نصی درباره خلافت علی علیه السلام و اینکه چرا انتخاب حضرت علی علیه السلام از سوی اکثر صحابه و جامعه اسلامی و اجماع مسلمانان مورد پذیرش قرار نگرفت؟ باید گفت: شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از اقوال و فرامین پیامبر ﷺ با وجود صراحت در کلام ایشان، حتی در زمان حیات خود آن حضرت نیز مورد انکار قولی و عملی برخی از صحابه قرار گرفت و گروهی از اصحاب نسبت به اطاعت از فرامین رسول خدا ﷺ کوتاهی می‌کردند. (عسکری، ۱۳۷۵: ۱۸۰) لذا بنا بر استدلال این گروه مبنی بر عملکرد صحابه، باید بسیاری از اقوال پیامبر و شواهد تاریخی را انکار کنیم.

شواهدی مانند نافرمانی در واقعه جنگ احد و فرار بسیاری از بزرگان از اصحاب از میدان جنگ (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳۶/۲) و تنها گذاشتن پیامبر ﷺ در میان مشرکان و یا تخلف از فرمان پیامبر در مورد حضور در سپاه اسامه، با وجود سفارش مکرر پیامبر ﷺ بر تخلف نکردن از آن و حتی لعن متخلفین توسط پیامبر ﷺ نمونه‌ای از این موارد است. (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۳۰/۱)

شواهد فوق نشان می‌دهد مخالفت با ولایت علی علیه السلام و زمین نهادن قول پیامبر ﷺ در این مورد، امری استثنایی نیست و پیش از این نیز مسبوق به سابقه بوده است، لذا

سر باز زدن اکثریت مسلمانان از پذیرفتن امامت علی و انکار فرمان پیامبر ﷺ را نمی‌توان دلیلی بر صحت عملکرد صحابه دانست و از آن نتیجه گرفت که در خصوص مسئله امامت علی علیه السلام، نصی وجود نداشته است.

۱. ۲. تمسک به سکوت و رضایت حضرت علی علیه السلام

از ادعاهای ترمذی در نقد اعتقاد شیعه به منصوص بودن امامت و خلافت، تمسک به عملکرد ۲۵ ساله امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ با این توضیح که با همه خلفا بیعت نمود و مخالفتی از ایشان در زمینه جانشینی پیامبر ﷺ بروز نیافت، لذا مؤلف در مقام نصیحت به شیعیان، می‌نویسد:

پس ای جماعت مسلمین، تقوای خدا پیشه کنید؛ و بدانید اگر علی در امر خلافت، سفارش و عهدی از رسول خدا ﷺ داشت، هیچ کس چشم‌داشتی بدان نداشت و علی نیز راضی و خشنود نمی‌شد که فردی غیر از خودش، عهده‌دار خلافت باشد، ولو آنکه شمشیر به دست گیرد و با غاصب، به مبارزه برخیزد. اگر علی خودش را در امر خلافت، محق‌تر از دیگران می‌یافت، قبل از قتل عثمان [در احقاق حق خویش]، ساکت نمی‌نشست و کسی را هم ضایع نمی‌ساخت؛ چنانکه زمان کشته شدن عثمان، ساکت نماند؛ بر جنگ و جهاد با اهل شام نیز اصرار ورزید اما چنین اراده‌ای را در جنگ با ابوبکر و عمر یا عثمان نداشت؛ آن چنان که او با دیگران مبارزه کرد. (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۳۹)

ترمذی در این زمینه به ظرفیت‌های شخصی و اجتماعی آن حضرت از جمله قدرت بدنی، شمشیرزنی، آگاهی از فنون جنگی، تدبیر و یاران بسیار سرسپرده و مطیع اشاره کرده است. (همان)

کوتاه سخن در پاسخ به این مدعیات باید گفت از همان ابتدا، امام علی علیه السلام موضع تقابلی و جدلی خود را در شکل مخالفت‌های گفتاری و رفتاری آشکار در تمام مدت خلافت سه خلیفه نخست نشان دادند؛ از جمله سر باز زدن از بیعت مگر با

تهدید و اجبار و اعتراض به غضب خلافت که حضرت در این خصوص در پاسخ به معاویه چنین بیان می‌دارد:

و گفتمی مرا چون شتری بینی مهار کرده می‌رانند تا بیعت کنم! به خدا که خواستی نکوهش کنی ستودی، و رسوا سازی و خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی‌گمان یقینش استوار و از دودی به کنار؛ این حجت که آوردم برای جز تو خواندم، لیکن از آنچه به خاطر رسید بر زبان راندم. (نهج البلاغه: نامه ۲۸)^۱

نیز احتجاج بر مهاجر و انصار در مسجد پیامبر ﷺ در مخالفت با خلیفه اول (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶: ۱۷/۹ به نقل از کتاب سلیم بن قیس)، احتجاج در شورای تعیین خلیفه سوم (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۲؛ نامه ۳۶؛ خوارزمی، ۱۴۱۴: ۳۱۳؛ جوینی، ۱۳۹۸ق: ۱/۳۱۹)^۲ و احتجاج به آیات و روایات دال بر ولایت و امامت در فرصت‌های مختلف از جمله احتجاج به آیه ۵۵ سوره مانده معروف به آیه ولایت (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۵۵۳/۲)، همچنین احتجاج به واقعه عظیم و حدیث متواتر غدیر خم به عنوان سندی محکم بر ابلاغ رسمی و همگانی ولایت آن حضرت توسط رسول اکرم ﷺ (طبرسی، بی‌تا، ۱۲۶/۲-۱۴۴) که احتجاج مذکور را منابع مختلفی از اهل سنت نیز ذکر کرده‌اند. (رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۳۷)

اظهار مظلومیت و معرفی دیگران به عنوان غاصبان حق مسلم خویش در امر رهبری و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ در موقعیت‌های مختلف نیز بیان شده است:

۱. «وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَفَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمُخْشُوشُ حَتَّى أُبَاعَ، وَ لَعَمْرُ لِلَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحَتْ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحَتْ، وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكَاً فِي دِينِهِ وَلَا مُرْتَاباً بِيَقِينِهِ، وَ هَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ فَصَدِّهَا». (نهج البلاغه: نامه ۲۸)

۲. به عنوان نمونه حضرت در خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه چنین بیان می‌کند: «وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ! فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ؛ فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلِ الْأَحْصَرِينَ، هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ».

به خدا سوگند، پس از رحلت پیامبر تا امروز، پیوسته حق مرا از من باز داشته‌اند، و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند. (نهج البلاغه: خطبه ۶؛ خطبه ۳: ۱۲۷؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱/۱۰۹)^۱

ثانیاً در خصوص سکوت ثانوی حضرت و رضایت به خلافت سه خلیفه نخست، اشاره به این مهم قابل ذکر است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت انجام وظایفی که در جایگاه تصدی مقام امامت و در مسیر حفظ دین اسلام، از جانب خدای متعال بر عهده داشتند، نوع و شیوه خاصی از برخورد با غضب خلافت و غاصبان آن را به ویژه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام در پیش گرفتند که اصطلاحاً بدان «سکوت» گفته می‌شود. البته باید متذکر شد که این سکوت، نه به معنای واگذاری حق خویش به خلفا و گذشتن از آن و نه به معنای عدم طرح خلافت و صرف نظر نمودن از آن (نهج البلاغه: خطبه ۳)، بلکه تنها و تنها به معنای انصراف از قیام با شمشیر و ترک مبارزه مسلحانه در مقابل غاصبان خلافت بوده است. (میرجلیلی، ۱۳۷۹: ۱۶۰)

بیم بروز فتنه و ایجاد اختلاف بین مسلمانان، از دلایل مهم خاموشی گزیدن آن حضرت و بیعت با خلفا بوده است. (نهج البلاغه: نامه ۶۲؛ خطبه ۷۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۲/۴۳۴)

در حقیقت امیرمؤمنان علیه السلام که بین ارتداد مردم و بازگشت به رسوم جاهلی و میان صبر و شکیبایی در برابر ظلم‌ها و همکاری با خلفا، یکی را باید برمی‌گزید، طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گذشتن از حق غضب شده خود و همکاری با خلفا را ترجیح داد تا اصل و اساس اسلام، به خطر نیفتد. (سلطان الواعظین، ۱۳۷۹: ۲۰۱)

رضایت مدعایی ترمذی، سویه دیگری نیز داشت؛ اینکه حضرت علی علیه السلام نسبت به آن دسته از برتری‌هایی که خداوند بدو ارزانی داشته، راضی و قانع بوده و به چیزی فراتر از آن قائل نبوده است. وی باز برای دفع دخل مقدر، معتقد است این فضایل

۱. «فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِراً عَلَيَّ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (نهج البلاغه: خطبه ۶)

۲. «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَوَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمْتَ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً، التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُرْحِفِهِ وَ زِرْبِجِهِ». (نهج البلاغه: خطبه ۷۴)

دلیل اولویت و احقیقت برای امر خلافت و امامت نبوده است اگر چه مورد غبطه و حسادت دیگران قرار می‌گرفت. (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۴۴-۴۵)

احادیثی که او بدان‌ها اشاره کرده، از این قرار است:

- «قدیم هجرته، کریم حسبه، حسن تلاوته»؛

- «لأرفعن الراية غداً الى رجلٍ يحبّه الله ورسوله»؛

- «يحبّ الله ورسوله»؛

- «أما ترضى بأن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»؛

- «يا علي أمرني الله بحبّ أربعة، أنت أحدهم». (همان)

در پاسخ باید اشاره کرد که فضایل پیش‌گفته که تنها بخش کوچکی از حجم انبوه فضایل حضرت علی علیه السلام است، افضلیت ایشان را اثبات می‌کند؛ به لحاظ عقلی نیز تقدم مفضول بر افضل قبیح است،^۱ پس حقانیت حضرت اثبات می‌شود. (علامه حلی، ۱۴۲۵: ۴۹۵) مسئله دیگر آنکه ترمذی میان رضایت امیرمؤمنان علیه السلام از خداوند و فضایلی که به ایشان ارزانی داشته با رضایت ایشان از وضعیت سیاسی که بر ایشان به وجود آوردند، خلط کرده است؛ بدیهی است که رضایت ایشان در بخش نخست، ارتباطی با عدم رضایت ایشان از بخش دوم ندارد.

۳.۱. توسل به سبب صدور خیالی برای تأویل واقعه غدیر و آیه ولایت

ترمذی در نقدی دیگر، استناد شیعیان به روایت مشهور و متواتر غدیر در اثبات ولایت سیاسی آن حضرت را صحیح نمی‌انگارد. او لفظ «ولی» در «مَنْ كُنْتُ مَوْلاَ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلاَهُ» را به «محبت و دوستی» تأویل برده است؛ مطلبی که از سوی بسیاری از اهل سنت، نقل شده است، اما آنچه عجیب می‌نماید، دستکاری در شأن صدور روایت پیش‌گفته است. او بدون اینکه به مأخذ یا سلسله اسنادی ارجاع دهد، معتقد است چون پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به تفرقه‌هایی که بعد از خود رخ خواهد داد، آگاه بود و می‌دانست گروه‌هایی حضرت علی علیه السلام را دشمن داشته، ایشان را سب

۱. شیعه در این مبنای عقلی، تنها نیست و برخی از اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند. (ر.ک: جوینی، ۱۴۱۶:

نموده و برائت می‌جویند، این جمله را بیان فرمودند. سپس برای نمونه به اهل نهروان اشاره می‌کند. (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۴۱-۴۰)

به عبارت دیگر، هدف از صدور حدیث غدیر را تأمین این دو مهم می‌دانست؛ تأکید بر دوست داشتن و محبت ورزیدن به حضرت علی علیه السلام و تدبیری برای جلوگیری از اختلافات آینده.

وی در ادامه برای تحکیم دیدگاه خود، به پیش‌بینی خود امام علی علیه السلام نیز توسل جست که گروه‌هایی سر بر خواهند آورد که از ایشان برائت می‌جویند:

به تحقیق پس از من، شما را در معرض [سب و شتم من] درآورده و از شما برائت و اظهار بی‌زاری مرا می‌خواهند. [در این موقعیت] از من بی‌زاری مجوئید و لب به برائت مگشائید زیرا که من بر آئین اسلام هستم؛ هر کس را که در معرض بی‌زاری و برائت از من درآورند، او باید گردن خود را بکشد و جلو بیاورد [حاضر شود کشته شود]، [و هر کس تبری بجوید] مادرش به عزایش بنشیند؛ هر کس از من بی‌زاری بجوید و برائت خود را ابراز نماید، نه دنیا دارد و نه آخرت. (همان: ۴۱)

ترمذی از این جمله نتیجه می‌گیرد که حدیث غدیر نیز باید چنین کارکردی داشته باشد تا از یکی از اولیای خدا، برائت جسته نشود! نتیجه چنین باوری آن است که ارتباط واقعه غدیر با امامت و رهبری قطع می‌شود و به یک سفارش معمولی تنزل پیدا می‌کند.

این درحالی است که شأن نزول و فضای صدور روایت و آیات مرتبط با نزول حدیث در تعارض با این مدعاست. صدور حدیث غدیر پس از نزول آیه تبلیغ یعنی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مانده: ۶۷)، خود نشانگر اهمیت مسئله‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله درصدد بیان آن بودند؛ امری که منابع اهل سنت نیز بدان معترف‌اند. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۹۲/۴؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ۱/۲۳۹)

۱. سیوطی در تفسیر الدر المنثور ذیل آیه ۶۷ سوره مانده می‌نویسد: «و آخرج ابن ابي حاتم و ابن مردويه و ابن عساکر عن ابي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية: «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك»، علي

توجه به فضای صدور حدیث غدیر نیز شایان توجه است. نگاه داشتن کاروان در میانه مسیری که پیامبر ﷺ از آخرین حج خود بازمی گشتند، فراخواندن پیش‌رفتگان و ملحق شدن کسانی که عقب مانده بودند به کاروان در غدیر خم جایی که حتی محل مناسبی برای اتراق نبوده است (محدث ارموی، ۱۳۵۸: ۳۸۰)، جمع آوردن گروه عظیمی از صحابه، سفارش به تبلیغ و ترویج این مهم «الا فلیبلغ الشاهد الغائب»، تبریک و تهنیت بزرگان صحابه و مقدم بر همه ابوبکر و عمر به امیرالمؤمنین ﷺ (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶: ۴۳۰/۳۰؛ ابن ماجه، بی تا: باب فضل علی ﷺ؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۵/۲۱۰)، همه و همه نشانگر اهمیت مطلبی است که پیامبر قصد بیان آن را داشتند. وجود همه این شواهد تنها برای اظهار دوستی با حضرت علی ﷺ سازگار نیست.

شکی نیست که ولایت امیرالمؤمنین ﷺ که توسط پیامبر اکرم ﷺ در ماجرای غدیر اعلام گردیده و در فرصت‌های بسیار دیگری قبل و بعد از غدیر، بر آن تأکید شده است،^۱ شامل تمام مواردی است که رسول خدا ﷺ در آن‌ها ولایت داشته‌اند؛ پس با توجه به تشکیل و اداره حکومت توسط پیامبر ﷺ یکی از ابعاد ولایت ایشان، ولایت سیاسی بوده است. نکته قابل ذکر آنکه حدیث غدیر از جمله روایاتی است که به دلیل عدم امکان حذف کامل، بخش‌هایی از آن در کتب معتبر اهل سنت ذکر شده است. (ر.ک: احمد بن حنبل، ۱۴۱۶: ۱/۱۱۸-۱۱۹؛ ابن ماجه، بی تا: ۱/۴۵-۴۳؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۵/۲۹۷)

به خلاف دیدگاه ترمذی که از حدیث مفصل غدیر تنها به نقل جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» بسنده کرده است، حدیث غدیر بسیار مفصل و حاوی عباراتی است که دلالت آن را به معنای سیاسی آن نزدیک‌تر می‌کند. افزون بر منابع شیعی که حدیث غدیر را در سطح خطبه غدیر نقل می‌کنند، در برخی منابع اهل سنت نیز

رسول الله ﷺ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب و أخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: کُنَّا نقرأ علی عهد رسول الله ﷺ: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس». (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۲۹۸)

۱. برای نمونه باید به یوم الدار، روز مباحله، جنگ تبوک، هنگام اعتراض برخی افراد به کیفیت فرمانروایی ایشان در یمن و... اشاره کرد.

گونه‌هایی از این حدیث وجود دارد که طول و تفصیل بیشتری دارد. (ر.ک: احمد بن حنبل، ۱۴۱۶: ۲/۲۷۱؛ ابن‌ماجه، بی تا: ۱/۱۳۳)

ترمذی همچنین احتجاج شیعه به آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ» (مانده: ۵۵) را با عدم انحصار شأن نزول به حضرت علی علیه السلام پاسخ می‌دهد. او به دو روایت منتسب به امام باقر علیه السلام تمسک می‌جوید که این آیه، مختص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و شامل همه ایمان‌آوردگان می‌شود. (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۴۰)

در این باره باید گفت افزون بر نقل نشدن این روایت در هیچ یک از منابع روایی شیعه و همچنین منابع مشهور و معتبر اهل سنت، این حدیث را تنها در منابعی از اهل سنت که بعد از ترمذی تألیف یافته، مشاهده می‌کنیم (ر.ک: ابونعیم اصفهانی، ۱۴۰۵: ۳/۱۸۵)

همچنین به خلاف روایت مورد استناد ترمذی، در منابع تفسیری شیعه حداقل چهار روایت از امام باقر علیه السلام وجود دارد که شأن نزول را مختص حضرت علی علیه السلام دانسته است. (قمی، ۱۳۶۳: ۱/۱۷۰؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۳-۱۲۴) پرواضح است که در صورت صحت صدور روایت مورد استناد حکیم ترمذی، باید روایت را حمل بر تقیه نمود، زیرا روایات مخالف که شأن نزول این آیه را مختص به حضرت علی علیه السلام می‌داند، بسیار فراوانند.^۱

همچنین گفتنی است آیه ولایت یکی از قوی‌ترین دلایل بر امامت حضرت علی علیه السلام برشمرده شده است (طوسی، ۱۳۸۲: ۲/۱۰) چه آنکه از تعبیر «انما» استفاده شده که فایده آن، اثبات شیء و نفی ما سواه است. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۵/۷)

آن نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام در روایات بسیاری با سلسله سندهای فراوانی وجود دارد؛ سید شرف‌الدین عاملی اظهار می‌دارد که مفسران بر نزول آیه درباره علی علیه السلام اجماع دارند و این اجماع را جمعی از اعلام اهل سنت، چون امام قوشجی در شرح خود بر تجرید بیان کرده است. (شرف‌الدین عاملی، ۱۴۱۴: ۱۵۷)

۱. ر.ک: حسکانی، ۱۴۱۱: ۲۳۰/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۵-۱۹۴/۳۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۱/۶.

قاضی ایجی نویسنده کتاب «المواقف فی علم الکلام»، می نویسد:

تمامی مفسران اتفاق نظر دارند که این آیه مبارکه در ماجرای بخشیدن انگشتر امیر مؤمنان علی علیه السلام در حال رکوع نماز نازل شده است». (قاضی ایجی، ۱۴۱۹: ۶۰۱/۳)

سعدالدین تفتازانی نیز در شرح المقاصد به اجماع مفسران بر اینکه آیه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده، اشاره کرده است. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۷۰/۵)

آلوسی مفسر معروف اهل سنت نیز می نویسد: «غالب اخباریان [اهل حدیث] بر آن اند که آیه درباره علی رضی الله عنه و وجهه، نازل شده است». (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳/۳۳۴)

حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل»، ثعلبی در «الکشف و البیان»، ابن بطریق حلّی در «خصائص الوحی المبین»، جوینی در «فراند السمطین»، سبط ابن جوزی در «تذکرة الخواص» نیز ناقل این روایت هستند. (حسکانی، ۱۴۱۱: ۱/۲۳۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴/۸۰؛ ابن بطریق، ۱۴۰۶: ۴۵-۴۴؛ جوینی، ۱۳۹۸ق: ۱/۱۱۹؛ ابن جوزی، ۱۴۱۸: ۲۴)

۴.۱. تأکید بر عدم همانندی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام

حکیم ترمذی در گامی دیگر برای نقد باورهای شیعه، بر این نکته پای می فشارد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به عنوان قَیم یا ولیّ بعد از خود انتخاب می کرد، هر آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بود، بر علی علیه السلام نیز واجب و همان شئون را دارا بود؛ او با استناد به آیه ششم سوره احزاب درباره ولایت نبی بر مومنان: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»، نتیجه می گیرد که در این صورت اگر علی علیه السلام نیز ولیّ بود، خواست او بر مؤمنان اولویت می داشت. او برای استبعاد این امر، به صادر نشدن چنین سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله در حق ابوبکر و عمر استدلال می کند (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۴۲)؛ گویی باید تمام فضایل از جمله ولایت در شیخین حاضر باشد تا

احتمال وجود آن در دیگران مطرح شود! پرواضح است که این استبعاد، تنها برای کسی که از درون جریان اهل سنت و جماعت به شیخین می‌نگرد، باورپذیر است. او در ادامه پیش‌فرض‌های کلامی خود را بیشتر دخیل کرده، شیعیان را چنان غلوکننده تصور می‌کند که گویی اگر علی علیه السلام نقاب از خاک برکشد، باور شیعیان درباره ولایت خود را منکر می‌شود! بیعت با خلفای سه‌گانه، شرکت در شورای شش نفره و گردن نهادن به تصمیم عبدالرحمن بن عوف و همراهی نکردن با درخواست ابوسفیان مبنی بر قیام علیه ابوبکر، پندارهای دیگر او بر نبود چنین ولایتی در حضرت علی علیه السلام است. (همان: ۴۳-۴۲)

سپس ترمذی رشته بحث خود را به قیاس گره می‌زند که اگر علی علیه السلام، اولی به مؤمنین بود، همان حقوق و احترامی که پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، شامل حال او می‌شد. او برای نمونه به تفاوت عملکرد حضرت علی علیه السلام با مخالفان در جنگ جمل با رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ با مشرکین و کفار اشاره می‌کند؛ با این توضیح که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل دشمنان و کسانی که ولایت او را نمی‌پذیرفتند پیکار کرده، اسیران را می‌کشت، بر زخمیان سخت می‌گرفت و فراریان را در جنگ‌ها دنبال می‌کرد و اموالشان را تقسیم می‌کرد، اما علی علیه السلام با کسانی که دشمن او بودند، حتی آن کسان که از او برائت جسته و از ولایتش سر باز زدند، چنین نکرد. (همان: ۴۳)

در پاسخ به این ادعای ترمذی باید گفت اولاً بنیان نگرش شیعه، امامت را حرکتی در امتداد نبوت می‌داند و عمدتاً با تعبیر وصایت، ولایت و امامت - و نه خلافت - با آن برخورد می‌کند؛ این امر ریشه در عصر نبوی دارد و روایات بسیاری، گواه این مدعاست. شاهد دیگر وجود روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضایل و ستایش علی علیه السلام و پیروانش که از آنان به شیعه علی علیه السلام یاد شده است (آقا نوری، ۱۳۹۰: ۱۲۲-۱۱۹)، می‌باشد.

ثانیاً آنچه حضرت علی علیه السلام از آن گذشتند و به خلافت خلفا تن دادند، جنبه سیاسی امامت بود؛ آن هنگام که پس از تلاش‌های خود و اهل بیت علیهم السلام برای بازگرداندن حق خود، به نتیجه دست نیافتند. این امر منافاتی با شئون دیگر امامت و ولایت ایشان ندارد. پس در مفهوم امامت و ولایت نزد شیعه، زعامت و رهبری سیاسی تنها یکی از شئون امامت و عهدی است که از جانب خدا به عهده امام، به عنوان ولی و

سرپرست مسلمانان قرار می‌گیرد. آنچه حکیم ترمذی در این مقال از آن سخن می‌گوید و گذشتن و رها کردن آن را به نبود ولایت و عهدی از جانب خدا بر عهده علی علیه السلام تفسیر می‌کند، از دیدگاه آن حضرت بسیار ناچیز و پست بوده که از لنگه کفشی پاره، بی‌ارزش‌تر است. (نهج البلاغه: خطبه ۳۳)

درباره اظهار مطالبه حق از سوی حضرت علی علیه السلام و شکایت از ربایندگان آن نیز در مباحث پیشین گذشت.

در پاسخ به عملکرد متفاوت در جنگ‌ها نیز افزون بر تردید در مدعیات ترمذی درباره رفتار خشونت‌آمیز با اسیران و فراریان، باید به این نکته مهم اشاره داشت که تفاوت عملکرد حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به تفاوت در هویت دشمنان بازمی‌گشته که احکام آن را نیز دستخوش تغییر قرار می‌داده است. از آنجا که ترمذی تمرکز فراوانی بر جنگ جمل دارد، باید گفت در نخستین تجربه صف‌آرایی گروه‌های مسلمان، حضرت علی علیه السلام با گروهی پیمان‌شکن مبارزه کرد که در فقه، بدان‌ها اهل بغی گفته می‌شود؛ مسلمانانی که از فرمان حاکم اسلامی تمرّد جستند، باعث بی‌نظمی و هرج و مرج شدند. از این‌رو پرواضح است که مبارزه با این گروه، با هدف بازداشتن از طغیان و برقراری نظم و امنیت بوده است و نه از بین بردن آنان. (ر.ک: ماوردی، ۱۴۰۹: ۱۲۹-۱۲۷؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۲۱/۳۲۸-۳۲۶)

۱.۵. تعمیم مصداق آل محمد؛ فضیلت تراشی برای اولین خلیفه

پیش از این گذشت که حکیم ترمذی در کنار نفی باورهای شیعه، به اثبات جایگاه صحابه به‌ویژه خلفای سه‌گانه با درج روایاتی منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله مجدانه همت گماشته است. در کنار روایات بسیاری که او بدانها تمسک جستند، عجیب‌تر از همه، آل محمد خوانده شدن خاندان ابوبکر در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله است. این روایت نیز به امام ششم شیعیان نسبت داده می‌شود تا هرگونه تردیدی در صحت آن، منتفی شود: «روی سقیان بن عیینة قال حَدَّثُونَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ آلُ أَبِي بَكْرٍ يُدْعَوْنَ عَلَيَّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آلَ مُحَمَّدٍ». (ترمذی، ۱۹۶۶م: ۳۸)

روایت مذکور، حدیث نادر و کمتر شنیده شده‌ای است که درج آن در «الکامل فی الضعفاء» نشان می‌دهد علمای اهل سنت، به درستی اش، باور نداشتند. (ابن عدی، ۱۴۰۹: ۱۳۳/۲) غیر از این رساله، قدیم‌ترین منبعی که حدیث مذکور در آن به ثبت آمده، «تاریخ مدینه دمشق» است که مؤلف آن، سه سده پس از ترمذی می‌زیسته است. (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰/۳۳۹)

درگذر از بحث سندی باید گفت پیوند این حدیث با حکیم ترمذی ممکن است به دیدگاه خاص او نسبت به مسائل عرفانی به ویژه بحث «ولایت» بازگردد. توضیح آنکه ترمذی در خصوص مصادیق ولایت، خلفای راشدین را از اولین اولیای الهی بعد از پیامبر ﷺ دانسته است و اولیای کامل در هر زمان را «اهل بیت پیامبر یا اهل بیت ذکر» می‌خواند. (ترمذی، ۱۴۲۲: ۳۴۵؛ برای توضیح بیشتر ر.ک: راتکه و اوکین، ۱۳۷۹: ۱۷۱)

با توجه به رویکرد ضد شیعی نویسنده در «الرّد علی الرافضه»، به نظر می‌رسد ترمذی در مقام ایفای این مقصود است که رابطه آل محمد با پیامبر ﷺ، نیازی به ارتباط خونی و نسبی ندارد؛ وی در «ختم الأولیا» دقیقاً به این نکته اشاره کرده است که «آل محمد، کسانی هستند که ذکر خدا را اقامه کرده و بدان پناه آورند». او برای تأیید حرف خویش به این حدیث استناد کرده است: «أهل بیتی أمان لأمتی، فاذا ذهبوا أتاهم ما یوعدون». (ترمذی، ۱۴۲۲: ۳۴۵)

در پاسخ به این ادعای حکیم ترمذی باید اشاره کرد که افزون بر شیعه که آیه ۳۳ سوره احزاب را منحصر در پنج تن آل عبا و فرزندان ایشان می‌داند (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۱۹۳-۱۹۴)، بسیاری از روایات اهل سنت نیز این حقیقت را منعکس کرده است. (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۷-۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۵/۱۹۸)

از دلایل محکم بر ادعای شیعه در خصوص انحصار مصداق اهل بیت پیامبر ﷺ به پنج تن آل عبا، استناد به روایات و احادیثی همچون حدیث متواتر و صحیح السند ثقلین^۱ است که به طور گسترده در کتب معتبر شیعه و منابع معروف و دست اول

۱. «أنتی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب اللّهِ و عترتی ما ان تمسکتکم بهما لن تضلّوا ابداً لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض».

اهل سنت نقل شده است.^۱ بنا بر آنچه از این روایت به دست می‌آید «اهل بیته» (عترت) که در این حدیث، پیروی از آنان بدون هیچ‌گونه قید و شرطی همانند پیروی از قرآن بر همه مسلمین واجب شده است، باید به طور حتم معصوم باشند، چه آنکه جدایی ناپذیری آنان از قرآن و لزوم پیروی بی‌قید و شرط از آنان، دلیل روشنی بر معصومیت آنان از خطا و اشتباه است. از سویی هیچ‌یک از اهل سنت ادعایی در خصوص معصومیت ابوبکر و آل او ندارند.

همچنین باید به داستان حدیث کساء اشاره کرد که تنها پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام در آن حضور داشتند^۲ و آنجا بود که از واژه اهل بیت استفاده شد: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي وَحَامَّتِي لِحَمَّتِي لِحَمَّتِي وَدَمُهُمْ دَمِي... وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً». در این هنگام بود که آیه تطهیر نازل شد (تقدوزی، ۱۴۱۶: ۳۴۸/۱)، لذا به تصریح خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اهل بیت یک اصطلاح خاص است که فقط علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را شامل می‌شود.

نتیجه:

با توجه به محتوای اثر باید گفت مقصود نویسنده از رافضه، می‌تواند طیف‌های متنوع شیعه منهای زیدیه را دربربگیرد. همه محتوای اثر، بحث جانسینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دفاع از مکتب خلفا و نقد باور شیعه است و افضلیت خلفا به ترتیب تاریخی به قدرت رسیدن‌شان، دفاع می‌شود.

۱. از جمله صحیح مسلم به عنوان یکی از معروفترین منابع حدیثی اهل سنت، سنن ترمذی، مسند احمد بن حنبل، سنن نسایی، مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی، منهاج السنة ابن تیمیه و... روایتی که حداقل ۲۳ نفر از صحابه آن را بدون واسطه از شخص پیامبر نقل کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۷۲/۹-۶۲) که این امر نه تنها تردید در صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نفی می‌کند، بلکه نشان از بیان متعدد آن در موارد مختلف و مناسبت‌های گوناگون از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جمله غدیر خم، ایام حج، روز عرفه، هنگام بازگشت از طایف و در بیماری منجر به وفات آن حضرت دارد. (همان) میرحامد حسین هندی مطابق آنچه در خلاصه «عقبات الانوار» آمده است از ۱۲۶ کتاب معروف نام می‌برد که این حدیث را روایت کرده‌اند. (میرحامد حسین، ۱۴۱۴: ۲/۱۰۵-۲۴۲)

۲. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان روایاتی که در این باره وارد شده است را بیش از هفتاد روایت می‌شمرد و بیان می‌دارد که «آنچه از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده، بیش از نقل آن توسط شیعه است». (طباطبایی، ۱۴۱۷:

سبک نوشتاری رساله، بیشتر به صورت جدلی و پرسش و پاسخ است و به خلاف غالب متون و ردیه‌هایی که بعدها مشحون از مطالب توهین‌آمیز است، لحنی ملایم دارد. از آنجا که ردیه، جنبه کلامی-روایی دارد، در آن احادیث فراوانی در فضایل شیخین، عثمان، صحابه و... مشاهده می‌شود که برخی از آن‌ها حتی در منابع روایی متقن اهل سنت نیز یافت نمی‌شوند.

دخالت دادن پیش‌فرض‌های کلامی در غالب موارد، ملموس است. پیش‌فرض اصلی و پرتکرار ترمذی، اعتقاد به عدالت صحابه و عدم خطا در عملکرد ایشان به دلیل احادیثی همچون «لا تجمع أمتی علی الضلالة» است، بنابراین «اجماع صحابه» در انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر ﷺ و بیعت با وی از دلایل مهم در نبود نص در امامت حضرت علی ﷺ دانسته شده است.

ترمذی درباره گفتمان جانشینی و خلافت در زمان حیات پیامبر ﷺ، سیاستی دوگانه در پیش گرفته و متناقض عمل کرده است؛ از یک سو هرگونه گفتگو درباره جانشینی را در زمان حیات رسول الله ﷺ منتفی می‌داند، اما در عقب‌گردی تمام عیار، به روایتی استناد جسته که پیامبر ﷺ از روی مهربانی، از تعیین جانشین خودداری کردند تا در صورت تمرد از آن، عذاب نازل نشود.

مؤلف همچنین در اقدامی عجیب‌تر، با نقل روایتی نه‌تنها غیرمستقیم گفتمان جانشینی را می‌پذیرد، بلکه معتقد است نامزدهای تصدی این پست از سوی پیامبر ﷺ توصیف شده‌اند؛ روایتی که اگرچه جانشین ساختن حضرت علی ﷺ را مایه قرارگیری امت در صراط مستقیم می‌داند، اما تصریح شده است که مردمان به آن تن نمی‌دهند!

تمسک به سکوت و رضایت حضرت علی ﷺ نسبت به رخداد خلافت و تأکید بر همانند نبودن ولایت پیامبر ﷺ با حضرت علی ﷺ از دیگر مطالب مندرج در رساله است که در راستای باور خویش، از آن‌ها بهره‌برداری شده است.

ترمذی می‌کوشد متقن‌ترین سند ولایت و امامت منصوص حضرت علی ﷺ یعنی حدیث غدیر را تأکیدی بر دوستی و محبت به حضرت علی ﷺ تفسیر کند؛ آگاهی پیامبر ﷺ نسبت به اختلاف‌ها و تفرقه‌های آینده جامعه اسلامی و دشمنی با

علی علیه السلام و تدبیر برای برائت نجستن از ایشان، سبب صدور حدیث فوق دانسته شده است؛ تبیینی که به نظر می‌رسد از ابتکارات او باشد.

نکته پایانی آنکه کوشش شد در جای‌جای مقاله، مدعیات حکیم ترمذی در نقد مبانی فکری شیعه، پاسخ داده شود و نمایان شد که آرای او با آیات قرآن، روایات دیگر و همچنین نصوص تاریخی در تعارض است.

منابع:

- قرآن کریم
- نهج البلاغه (۱۴۱۴)، بر اساس نسخه صبحی صالح، قم: انتشارات هجرت.
 - آلوسی، محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی فی التفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 - آقائوری، علی (۱۳۹۰)، خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 - ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲)، الخصال، ج ۲، قم: انتشارات جامعه المدرسین.
 - ابن ابی الحدید، عبد الحمید (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
 - ابن ابی الفداء، اسماعیل بن علی (بی‌تا)، تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی الاخبار البشر، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 - ابن بطریق، یحیی بن حسن (۱۴۰۶)، خصائص الوحی المبین، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
 - ابن جوزی، سبط بن جوزی حنفی (۱۴۱۸)، تذکره الخواص من الأمة فی ذکر خصائص الأئمة، قم: منشورات الشریف الرضی.
 - ابن سعد، محمد (۱۴۱۰)، الطبقات الکبری، به کوشش محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵)، تاریخ مدینة دمشق. به کوشش علی شیری، بیروت: دار الفکر.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۹۶۹م)، المعارف، به کوشش ثروت عکاشة، قاهره: دار المعارف.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۸)، البداية و النهایة، به کوشش علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا)، سنن، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار الفکر.
- ابن عدی، عبدالله (۱۴۰۹)، الکامل، به کوشش یحیی مختار غزاوی، بیروت: دار الفکر.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبد الله (۱۴۰۵ق)، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت: دارالکتب العربی.
- احمد بن حنبل (۱۴۱۶ق)، مسند، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- استادی کلوانق، احمد (۱۳۹۵)، ردیه نویسی در دوره عباسی از ۱۳۲ق تا ۶۵۶ق، بهرامی، بهرام. امانی، بهرام، دانشگاه زنجان، دانشکده علوم انسانی.
- اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۰ق)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ویسپادن: فرانس شتاينر.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ق)، فرائد الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۲)، جریان های تصوف در آسیای مرکزی، تهران: انتشارات بین المللی المهدی.
- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۳ق)، الجامع الصحیح (سنن)، به کوشش عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دار الفکر.
- تفتازانی، سعدالدين (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، قم: منشورات شریف رضی.

- ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق)، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، به كوشش ابن عاشور، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جوینی خراسانی، ابراهیم بن احمد (۱۳۹۸ق)، فرائد السمطين، بیروت: محقق محمد باقر محمودی، مؤسسه نشرالمحمودی
- جوینی، عبد الملك (۱۴۱۶ق)، الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أول الاعتقاد، بیروت: دار الكتب العلمية
- جیوشی، محمد ابراهیم (۱۴۰۱ق)، الحكيم الترمذی دراسة لآثاره و أفكاره، قاهره: دار النهضة العربية.
- حسانى، عبيدالله بن احمد (۱۴۱۱ق)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران: وزارت ارشاد اسلامى.
- حسینی تهرانی، سيد محمد حسين (۱۴۲۶ق)، امام شناسی، مشهد، نشر علامه طباطبائی.
- حسینی خراسانی، سيد احمد (۱۳۸۵)، «بازکاوای دلیل اجماع»، مجله فقه، ش ۲، ص ۱۹-۵۷.
- حسینی میلانی، سيد علی (۱۳۸۹)، حديث اقتدا به شيخین در ترازی نقد، قم: مركز حقایق اسلامى.
- حکیم ترمذی، محمد بن علی (۱۴۲۲ق)، ختم الأولیاء، بیروت: معهد الآداب الشرقية.
- شیرکازم، علی (۱۹۶۶م)، الرد علی الرافضة، مجله شرقیات، شماره ۶، ص ۲۳-۴۶.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد. به كوشش مصطفی عطا، بیروت: دار الكتب العلمية.
- خوارزمی، قاسم بن حسین (۱۴۱۴ق)، المناقب، قم: مؤسسه نشر اسلامى.
- دباغی، حیدر و محمد حسن محمدی مظفر (۱۳۹۸)، «اصطلاح رافضه در کاربرد شیعه امامیه: ترجمه و نقد دو مقاله از اتان کلبرگ»، هفت آسمان، شماره ۷۶، ص ۷-۴۴.

- راتکه براند رودلف وجان اوکین (۱۳۷۹)، دو اثر از حکیم ترمذی، مفهوم ولایت در دوران آغازین اسلامی، ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران: نشر مرکز.
- راتکه، براند (۱۳۹۸)، «الحکیم الترمذی»، مجله مجمع اللغة العربية بدمشق، ش ۵۳، صص ۵۶۱-۵۷۱.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۴)، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، تهران: نشر مشعر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، جستجو در تصوف ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سزگین، فؤاد (۱۴۱۱ق)، تاریخ التراث العربی، ترجمه محمود فهمی حجازی، ریاض: جامعة محمد بن سعود.
- سلطان الواعظین شیرازی (۱۳۷۹)، شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- سوری، محمد (۱۳۹۲)، تصویر امامان شیعه در متون زهد و تصوف نخستین، رساله دکتری دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، پاییز.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور، بیروت: دار المعرفة.
- شرف الدین عاملی، عبد الحسین (۱۴۱۴ق)، المراجعات، تحقیق الشیخ حسین الراضی، قم: بی نا.
- شهرستانی، محمد (۱۳۶۴ش)، الملل و النحل، به کوشش محمد بدران، قم: انتشارات شریف رضی.
- صدقی، محمد (۱۳۹۱)، عدالت صحابه و نقد ادله قرآنی آن، پژوهشنامه معارف قرآنی، شماره ۹، صص ۱۶-۱۸۲.
- طبرسی، ابو منصور احمد بن علی (بی تا)، الاحتجاج، ترجمه مازندرانی، تهران: نشر مرتضوی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: دار المعرفة.

- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر نشر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۲)، تلخیص الشافی، قم: دارالکتب الاسلامیه.
- عسکری، سید مرتضی (۱۳۷۵)، پژوهش و بررسی تحلیلی اندیشه‌های اسلامی در دو مکتب، مترجم جلیل تجیل، تهران: نشر رایزن.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۵ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، صححه و قدم له و علق علیه حسن حسن زاده الاملی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- فرات کوفی، ابراهیم (۱۴۱۰ق)، تفسیر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- فهیمی تبار، حمید رضا و مهدی آذری فرد (۱۳۹۲)، تأملی در اسناد احادیث ناظر به عدالت صحابه، فصلنامه تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)، شماره ۱۱، ص ۱۴۲-۱۷۲.
- قاضی ایجی، عضدالدین (۱۴۱۹ق)، المواقف فی علم الکلام، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- قاضی عبدالجبار (۱۹۶۵م)، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، قاهره: الدار المصریه.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳)، تفسیر، به کوشش طیب موسوی، قم: دار الکتب العلمیه.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (۱۴۱۶ق)، ینابیع الموده لذوی القربی. قم: دار الأسوة.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۴۰۹ق)، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، کویت: چاپ احمد مبارک بغدادی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- محدث ارموی، میرجلال الدین (۱۳۵۸)، تعلیقات نقض، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۲۱ق)، مروج الذهب، بیروت: مؤسسه النور.

- مقدم، سیدمحمد تقی (۱۳۷۷)، ارماغان غدیر ظهور ولایت در غدیر، مشهد: انتشارات مقدم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
- موسوی، فاطمه، یحیی میرحسینی و نجف یزدانی (۱۴۰۰)، تحلیلی بر فضای تاریخی-گفتمانی الرد علی الرافضة حکیم ترمذی، تاریخ اسلام، شماره ۸۶.
- میرجلیلی، علی محمد (۱۳۷۹)، امام علی (ع) و زمامداران: موضع گیریهای حضرت علی (ع) در رابطه با خلفای سه گانه، قم: نشر وثوق.
- نجفی، محمدحسین (۱۳۶۵)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- نیکزاد، عباس (۱۳۸۷)، عدلت صحابه در ترازوی تحقیق، مجله فقه و مبانی حقوق، شماره ۷، صص ۴۲-۵۸.
- Furat, Ahmed Subhi (1966), al-Hakim al-Tirmizi ve al-Radd 'Ala'l-Rafiza Adlı Risâlesi, Şarkiyat Mecmuas, N. 6, pp 23-46.
- Kohlberg, Etan (1979), The Term "Rāfida" in Imāmī Shī'ī Usage, Journal of the American Oriental Society, Vol. 99, No4. I.